

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین  
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ فرمودند بنا بر این که الفاظ معاملات وضع برای صحیح شدند تمسک به اطلاق مشکل است چون شک می کنیم که شرعا این شرط در آن هست یا نه، اگر باشد صحیح است و إلا فلا و باید احراز صحت اولاً بشود لذا مرحوم شیخ دو راه را پیشنهاد کردند برای تمسک به اطلاقاتی مثل احل الله البیع، راه اول ایشان، البته ظاهر عبارت ایشان حاصل از مصدر بکار بردند، حالا من قبل از این که وارد بحث بشوم چون دلمان می خواهد تقریباً مقید باشیم به حرف هایی که آقای نائینی دارند هم فقها و هم اصولاً، این جا در تقریر مکاسب مرحوم آقای نائینی این بحث تمسک به اطلاق در اوائل بحث بیع آورده یعنی این جا مرحوم شیخ قبل از یعنی آخر بحث تعریف بیع و این خصوصیات ایشان وجه تمسک به اطلاقات را آورده، بعد هم شیخ وارد معاطات شده. در کتاب نائینی این جور نیست، در تقریرات نائینی این جور نیست که این را در آخر بحث که بعد هم وارد معاطات شده، نه در کتاب نائینی قدس الله سره در اوائل تعریف بیع می گوید بیان اموری باید بشود در امر ثانی، اگر غرض آقایان خواستند چون دلمان می خواهد تقید باشد به عبارت ایشان، ایشان در آن جا متعرض شدند در آن چایی که من دارم یا این چاپ جدیدش هم دارم پیدا نکردم، چاپ قدیمی که چاپ نجف است صفحه ۳۶، این معاطات ایشان یعنی آخر بیع ۴۶ است، ده صفحه قبل از این که بیعشان تمام بشود وارد این بحث شدند در صفحه ۴۶، به نظرم تا ۴۹ فکر می کنم، علی ای حال ایشان در آن جا اگر آقایان نگاه کردند دیدند قبل از معاطات این بحث نیست این بحث در تقریرات نائینی جلو آمده. در منیة الطالب جلو آمده یعنی حدود ده صفحه قبل از این که بیع تمام بشود. در کلام شیخ آخر بحث بیع است که بعدش وارد معاطات می شود إن شا الله تعالی، این هم راجع به این نکته.

آن وقت مرحوم شیخ فرمودند دو راه دارد برای تمسک به اطلاق، راه اول که بگوئیم احل الله البیع مراد مسبب است، البته ایشان تعبیر کرده الحاصل من المصدر و حاصل مصدر را مثل آقای خوئی مسبب و سبب گرفتند، مرحوم نائینی گفته فرق می کند بین این که

بگوییم فرقی بین فرق مصدر و اسم مصدر است یا فرقی بین سبب و مسبب است. علی ای حال مرحوم شیخ می فرماید احل الله البيع یعنی خداوند این نقل و انتقال را اجازه داد، آن وقت این نقل و انتقال مسبب است به اصطلاح یک اصطلاحی، ایشان که تعبیر مسبب در این جا ندارد، چون ایشان دارد إلا أن الافادة مختلف

پرسش: در این جایی که خود نقل و انتقال مشکوک است چطور می خواهیم تمسک بکنیم؟

آیت الله مددی: خب ایشان می گوید وقتی شارع آمد گفت من مسبب را امضا کردم، ایشان می گوید چون مسبب تلازم با سبب دارد پس معنایش این است که سبب را هم امضا کردم، اگر سبب امضا شد اطلاقش اقتضا می کند که تمام اسباب امضا شده یعنی آن چه که در نظر عرف بیع عرفی است این ها که اسبابند برای نقل و انتقال آن هم امضا شده، این خلاصه نظر ایشان.

نسبت بین سبب و مسبب هم ظاهراً مراد ایشان همان افعال تولیدی مثل مسئله القای در نار و سوزاندن آتش، چطور شما یک ورقه ای را در آتش می اندازید و سوخته می شود، در حقیقت شیخ می خواهد این را بفرماید که احل الله البيع خداوند این سوزاندن را اجازه داده، حالا دقت بکنید، آن وقت سوزاندن که اطلاق دارد سببش هم اطلاق دارد، هر سببی که منتهی به سوزاندن بشود، شیخ در حقیقت نظرش تمسک به اطلاق سبب است، از راه اطلاق مسبب، این ظاهر است حالا اگر مراد شیخ این باشد و چون نمی دانیم دقیقاً، من این کتاب هایی که قبل از شیخ بوده مثل انوار الفقاهة و این ها، شرح مرحوم شیخ جعفر کبیر را چون اصلاً ندارم نگاه نکردم، نمی دانم دقیقاً شیخ زیربنای فکریش را در این جا از کجا گرفته است

پس ایشان می آید می گوید احل الله البيع یعنی مسبب، یعنی نقل و انتقال، اطلاق آن اقتضا می کند که سبب هم مطلقاً.

پرسش: سبب عرفی نباشد؟

آیت الله مددی: نه دیگه، سبب عرفی، سبب را مطلقاً، اشکال فنی به این همین اشکالی است که آقای نائینی کرده بود بعد هم آقای خوئی، انصافاً چون اطلاق یک نکته لفظی است، اثبات اطلاق لفظی در این جا برای اسباب خیلی مشکل است، به اصطلاحاً ما ها یک گره می خورد چون اگر بنا بشود بیع به معنای نقل و انتقال باشد نهایتش این که بگوید، اولاً این که خلاف ظاهر است، ظاهراً بیع در

این جا مراد سبب است نه مسبب، حالا بر فرض هم مراد مسبب باشد فوqش این است که نقل و انتقال مطلقا در نظر شارع درست است اما همه اسباب هم درست است این توش در نمی آید، انصافا این یکی توش در نمی آید، حقا انصافا اطلاق اسباب از توی این در نمی آید، روشن شد اشکال مرحوم نائینی؟

پرسش: چرا؟

آیت الله مددی: چون چه ربطی به اسباب ندارد، لفظش روی مسبب است، آقا نقل و انتقال در جامعه قبول است، خب این چه ربطی دارد که هر سببی برای نقل هم قبول است.

پرسش: تلازم دارد

آیت الله مددی: نه، چه تلازمی دارد؟

پرسش: سبب با مسبب تلازم دارد

آیت الله مددی: نه تلازم ندارد چون اعتباری است دیگه، هر چی هم که عرف سبب گرفت من قبول دارم، این از کجا معلوم؟ این لفظ دلالت بر این نمی کند، البته یک اشکال که ما دیروز عرض کردیم که اخباری ها که اصلا اطلاقات کتاب را قبول نمی کنند، این که هیچی، دوم این که اصلا این آیه در مقام بیان نیست، آن را بعد از آن شا الله متعرض می شویم، این هم هیچی. سه: این به معنای مسبب است، از اطلاق او در بیاییم اطلاق سبب، نکته این است

پرسش: بیع که حقیقت عرفیه است، معنای بیع یعنی به ید عرف است؟ آن وقت دیگه احل الله البیع یعنی احل لهم که عرف انجام می دهد.

آیت الله مددی: خب این معنایش این است که بیع را شما سبب گرفتید، خب این اشکال دیگه بود که ظاهرا بیع مسبب نیست که شیخ گرفتند. نقل و انتقال نیست، مراد آن عقدی است که بسته می شود، یک اشکال این است که این اصلا مراد مسبب نیست، اصلا مراد سبب است خودش، آن عقدی است که بسته می شود، بگویید به اطلاق سبب، خیلی خب این عرفیت دارد، اشکال ندارد، ایشان می

خواهد بگوید نقل و انتقال از اطلاق نقل و انتقال اطلاق سبب در بیاوریم، این یکمی مشکل دارد، این انصافا فنی نیست دیگه، نمی شود این را قبولش کرد، حقا یقال اشکال مرحوم، بله در عبارت شیخ حاصل مصدر آمده، نائینی این جا یک شرحی داده که دیگه نخواندم چون دیدم خیلی طول می کشد. مرحوم نائینی می گوید بله اگر یک جایی مصدر بود و اسم مصدر اگر اسم مصدر اطلاق داشت مصدرش هم اطلاق دارد اما اگر سبب و مسبب بود مسبب اطلاق داشت معنایش این نیست که سبب هم اطلاق دارد، دیگه من خلاصه حرف نائینی را خواندم حدود یک صفحه و نیم نوشته و ایشان شرحی داده، فرق می گذارد بین سبب و مسبب، بین مصدر و حاصل مصدر، به تعبیر ایشان یا اسم مصدر، مصدر و اسم مصدر هم خب زیاد خواندید، حالا به فارسی خیلی واضح است، گفتن مصدر است، گفتار اسم مصدر است. نائینی می خواهد بگوید گفتار و گفتن یکی است، اگر گفت گفتن شما درست است یعنی گفتار شما درست است، این فرق نمی کند، این خلاصه حرف نائینی است، انصافا هم تنبه لطیفی را ایشان داده است، اگر آمد گفت اطلاق مصدر یا اطلاق اسم مصدر، گفت گفتار شما صحیح است مطلقا، ازش اطلاق بفهمیم، اگر گفت گفتار شما صحیح است یعنی گفتن شما صحیح است

پرسش: تطبیقش بر بیع؟

آیت الله مددی: آهان، تطبیقش بر بیع، خوب شد فرمودید، البته من خودم هم بنا داشتم، من اول می خواستم بگویم، من عرض کردم در فارسی یک کتابی هم هست مصدر و اسم مصدر و حاصل مصدر، سه تا گرفتند، مصدر و اسم مصدر و حاصل مصدر لکن در کتب عربی به طور متعارف مصدر و اسم مصدر است، حالا شما به همان ارتکاز فارسیتان یا مثلا فرض کنید گریه و گریستن، گریستن مصدر است، گریه اسم مصدر است، بوسیدن و بوسه مثلا، یکیش اسم مصدر است، تصادفا این بوسیدن و بوسه را در خود کتب ادب عرب هم آوردند، یک حدیثی از عائشه هست که فی قُبَلَةِ الرجل امراته الوضوء، فی قُبَلَةِ الصائم ظاهرا امراته الوضوء، این جا قبله به عنوان اسم مصدر است، این را در الفیه دارد و لاسم مصدر امر، این را مثال برای همین اسم مصدر می آورند، حدیثی است که از عائشه نقل شده.

.....

علی ای حال این ها به ارتکاز شما خیلی روشن است، گفتار و گفتن، نائینی می خواهد بگوید اگر شما آمدید گفتید مصدر اطلاق دارد  
خب اسم مصدرش هم اطلاق دارد، این درست، اگر اسم مصدر اطلاق دارد مصدرش هم اطلاق دارد، حرف نائینی روشن شد؟ انصافا  
هم دقیق است، اگر آمد گفت گفتار شما صحیح است اطلاق داشت یعنی گفتن شما صحیح است، اگر گفت گفتن شما صحیح است  
اطلاق داشت یعنی گفتار شما صحیح است اما سبب و مسبب این طور نیست، اگر گفت سوزاندن صحیح است این معنایش این نیست  
که تمام طرق سوزاندن هم صحیح است، نائینی می خواهد این را بگوید، اگر گفت کشتن مثلا شخص را بکشد کشتن آن درست است  
بگوییم تمام انواع کشتن هم، اسباب کشتن هم درست است، شکنجه اش بکنیم بکشیم، حرف نائینی روشن شد؟ یعنی مرحوم نائینی می  
گوید یعنی اگر شما مسبب را اطلاق گرفتید این معنایش اطلاق سبب نیست، اگر شما گفتید کشتن مثلا مرتد درست است این جور  
نیست به هر نحوی مرتد را کشتید، این توش اطلاق سبب در نمی آید، اگر جایی آمد اطلاق و این حرف خیلی دقیق است، روشن هم  
هست، عرض کردم خیلی طولانی گفته مرحوم نائینی، من مختصرش کردم که کاملا واضح باشد. اگر گفت گفتار شما صحیح است و  
اطلاق داشت یعنی گفتن شما صحیح است اطلاق دارد، اما اگر گفت کشتن صحیح است بگوییم اطلاق دارد، جمیع انواع سبب به جمیع  
انحای کشتن، این دیگه اطلاق ندارد، حرف نائینی این است که اگر مسبب اطلاق پیدا کرد نتیجه اش اطلاق سبب نیست و لذا عرض  
کردیم در آن قصه مرتدین می گویند ابوبکر اسلمی نامی را آوردند مدینه گفتند مرتد شده، قنذاق بندش کردند، لغت عربی قُمَّت،  
قَمَات یعنی قنذاق به اصطلاح، مثل قنذاق بستند و در آتش انداختند، هیزم آوردند آتش زدند، بعد هم می گویند صاحبش اعتراض  
کردند لا یعذر بالنار إلا رب النار، گفتند بکش نه انحای کشتن، نه سوزاندن لذا خودش هم می گویند در اواخر عمر می گفت لیتنی لم  
احرق فجأة بالنار

پرسش: آن دلیل خاص نیست؟

آیت الله مددی: نه عرف نمی فهمد، انصافاً همین طور است، اگر گفت می شود بکشی، گفت این کشته بشود معنایش این نیست که شما زجر کش بکنید و بدنش را تکه تکه بکنید، اره اش بکنید به قول ایشان، توش این ها که در نمی آید، انصافاً حق با ایشان است اما فرق است بین.

مرحوم شیخ هم دقت بکنید إن البیع و شبهه فی العرف إذا استعمل فی الحاصل من المصدر، عرض کردم آقای خوئی گفته سبب و مسبب، نائینی مصدر و اسم مصدر، عبارت شیخ حاصل از مصدر آورده است، اگر مراد شیخ همین طور که ظاهر عبارتش است یا آن عبارتی که شیخ از ایشان گرفته این باشد که مراد اگر نسبت بین این دو تا مصدر و اسم مصدر باشد اطلاق احدهما به درد دیگری می خورد اما سبب و مسبب باشد نه، بله اطلاق سبب مستلزم اطلاق مسبب است، اطلاق سبب. اما اطلاق مسبب مستلزم اطلاق سبب نیست، روشن شد؟

پس بنابراین فرق بگذاریم بین مصدر و اسم مصدر یا به تعبیر شیخ حاصل از مصدر، آن وقت تطبیقش در باب بیع این است که در باب بیع فروختن مصدر است، فروش اسم مصدر است، شیخ می خواهد بفرماید که در این جا احلّ الله البیع یعنی خداوند فروش را مجاز کرده، مباح کرده، اگر فروش مباح شد انحاء فروختن هم مباح می شود، مراد ایشان این است. این هم تطبیقی که شما فرمودید و انصافاً اگر مراد شیخ این باشد یعنی فرق دو تا را از باب مصدر و اسم مصدر گفته باشد حق با ایشان است، اطلاق احدهما یقتضی اطلاق دیگری را، اگر گفت فروختن کلاً جائز است یعنی فروش جائز است، اگر گفت فروش جائز است یعنی فروختن جائز است. پس بنابراین و لکن انصاف که لفظ بیع مثل اوفوا بالعقود، مثل تجارة عن تراض، ظاهراً سبب است اصلاً، مسبب نیست و بیع یعنی فروختن نه فروش، ظاهراً این طور باشد.

این جواب اول شیخ بود، جواب دوم همان نکته ای بود که ایشان آن چه که بیع در نظر عرف صحیح است ما به اصطلاح می گوئیم شارع فرموده احلّ الله البیع آن بیع عرفی صحیح را شارع آن هم صحیحش کرده پس تمسک لفظی می کنیم. البته این مطلبی که ایشان فرموده روی مبنای صحیح ایشان گرفتند. بحث سر این است که آیا روی مبنای اعم که بگوئیم الفاظ معاملات مثل عبادات وضع

شدند برای اعم از صحیح و فاسد، آیا می شود این را گفت؟ این هم بعید نیست که بگوییم به این تقریب، خوب دقت بکنید، یک: بگوییم اصولاً اگر معامله ای از نظر عرف فاسد بود اصلاً شارع معنا ندارد آن را تصحیحش بکند، آن را که خود عرف فاسد می داند یعنی این جا چون مسئله امضا است امضا طبیعتاً روی بیع صحیح است ولو در اطلاق عرفی بیع فاسد هم بیع می گویند اما امضا به بیع صحیح می خورد، بحث امضا یک چیز است و بحث اطلاق عرفی یک چیز است، این از این راه مثلاً بگوییم.

یا ممکن است به یک وجه دیگری بگوییم و خلاصه آن وجه دیگر هم که دیروز اشاره کردیم که این جا حلیت تکلیفی است یا وضعی است، احل الله البیع، یک احتمال دارد که اصلاً احل به معنای عرف عام باشد، نه تکلیف باشد که عرف خاص است، نه وضع باشد که عرف خاص است یعنی قانون، عرض کردیم عرف عام فهم عمومی است، عرف خاص عرف قانونی، عرف اخص هم شارع است، بگوییم احل الله البیع این به معنای عرف عام است نه به معنای تکلیف است نه به معنای عرف وضعی است، احله یعنی در جای خودش قرار داد، جعله فی محله، احل الله البیع، بیع را شارع در جای خودش قرار داد، دقت بکنید یعنی می آئیم به عرف نگاه می کنیم بیع پیش آن ها چجوری است همین را که عرف بیع دید و بیع کرد، همین را که اسمش را بیع گذاشت آن را شارع جای خودش قرار داد، نتیجه: اگر عرف گفت این بیع فاسد است شارع جای خودش قرار داد، شارع هم گفت فاسد است، عرف گفت این بیع صحیح است شارع هم می گوید این بیع صحیح است.

پرسش: مقابلش حرّم است

آیت الله مددی: حرّم هم به معنای منع، محروم کرد یعنی آن معنای حقیقیش این است که شخص را از یک، عرض کردم در تفسیر اراده تکوینی و تشریعی حرّم یعنی محروم کرد و حرّم الربا، شما را از ربا محروم کرد به هیچ نحوی به ربا نزدیک نشوید، فرض کنید مثلاً ربا را فرض کنید مثل یک نوشیدنی، این نوشیدنی را از جلوی شما برداشت، شما را از این محروم کرد، این حرّم یعنی این، احل دست شما را باز گذاشت، همان را در محل خود، احل الله البیع، آن وقت این معنایش، دقت کردید چی شد؟ نه حرمت تکلیفی مراد است نه حرمت وضعی مراد است و این معنایش این می شود بگردیم در عرف، عرف گفت این بیع صحیح است شارع هم می گوید

صحيح است، بيع فارسی صحيح است، انگلیسی، فرانسه، شارع هم می گوید صحيح است، عرف می گوید مثلا بيع با انسان مجنون فاسد است چون عقل و شعور و اراده ندارد، شارع هم می گوید فاسد است.

پرسش: سوال اصلی این است که بیعی را که پیغمبر امضا کرده بيع عرب است، اگر یک عرف دیگری بیعشان یکمی متفاوت بود

آیت الله مددی: نه دیگه، عرف پیغمبر نفرمایید، می شود عرف عام

روشن شد؟ دیگه دنبال، مرحوم شیخ، چون آقای خوئی می خواستند یک کاری بکنند که بگویند مثلا ولو، ما اصلا به عرف کار نداریم ولو فاسد باشد، من انشاء کردم، ما یک چیزی شبیه ایشان گفتیم اما روی کلمه احل تصرف کردیم، اصلا ظاهرا هم احل همین است دیگه، احله جعله فی محله، همان جایی که هست، عرف می گوید این بيع فاسد است شارع هم گفت فاسد است.

پرسش: یعنی اعتبار نیست؟

آیت الله مددی: یعنی شارع اعتبار عقلائی را امضا کرده است، عقلا گفتند بيع با دیوانه فاسد است، بیعی هست تو فروختی و پول را هم گرفتی اما این فاسد است، شارع هم می گوید فاسد است.

البته شارع یک چارپوب های دیگه هم قرار داد، غیر از مثل بيع غرر، عرف می گوید بيع غرر درست است، شارع گفت نه فاسد است، غیر از آن چارچوب هایی که شارع قرار داد پس نتیجه اش این می شود که هر جا که بيع در نظر عرف فاسد است در نظر شرع هم فاسد است، هر جا که بيع در نظر عرف صحيح است در نظر شرع هم صحيح است إلا آن جایی که شارع در این دو تا تصرف کرده است.

پرسش: حکم وضعی است دیگه، حکم وضعی چیزی غیر از این نیست

آیت الله مددی: نه ببینید، نتیجه اش این است و إلا مرادش نه این که حکم وضعی که صحت باشد، یک معنای عرف عام است، جعله فی محله، این بیعی را که از شما صادر شده جعله فی محله

پرسش: پس همین صحت التزامش است دیگه

آیت الله مددی: می گویم، عرض کردم نه به معنای صحت است، نه به معنای حکم وضعی است و لذا اگر فاسد بود جعله فی محله، باز هم فاسد است. اگر عرف گفت فاسد است شارع هم می گوید فاسد است، پس آن جاهایی که در نظر عرف بیع فاسد است این آیه آن جاها را هم شامل می شود لکن نه به معنایی که آقای خوئی، آقای خوئی می گوید ولو عرف فاسد، من چون قرار دادم صحیح می شود، نه، اگر فاسد بود در عرف پیش شارع هم فاسد است، اگر در عرف صحیح بود پیش شارع هم صحیح است، نهایت این که ممکن است شارع در بعضی از این موارد این دو تا تصرف کرده، چه در صحیحش تصرف کرده و چه در فاسدش پس احل الله البیع در حقیقت معنای حقیقیش این است یعنی جعله فی محله، بیع را به همان جای خودش قرار داد، از جایش برنداشت مگر جایی تصرف کرده باشد

این هم تا حالا چند تا راه شد؟ راه اول که شیخ فرمودند که مصدر و اسم مصدر بگیریم نه سبب و مسبب، سبب و مسبب که اشکال داشت، راه دوم هم که مبنای صحیح بود تمسک به عرف بود و راه سوم هم که از آقای خوئی خواندیم. راه چهارم هم که این بود، راه پنجم هم که ممکن است برویم و آن این که بگوییم اصلاً احتیاجی به تمسک به اطلاق نداریم، اطلاق می خواهد باشد یا نباشد، مقام بیان باشد یا نباشد یعنی رجوع ما به شارع از باب رجوع به شارع در امور عرفی و امور جاری است، چطور ما در ظهورات الفاظ به روایات و آیات نگاه می کنیم بیع هم یک امر اجتماعی عامی است که در جامعه جاری است، عادتاً شارع هم چون در این جامعه بوده اگر بیعی را درش تصرف نکرد همین که در نظر جامعه صحیح است صحیح است، همان هم که در نظر جامعه فاسد است فاسد است، نمی خواهد حالا بگوییم معنای احل این است. چون بیع یکی، اولاً قراردادها و عقود کلاً در زندگی بشر تاثیرگذارند و از همه آن ها بیشتر تاثیرگذار به لحاظ کثرت وقوعش در خارج بیع است و به لحاظ کثرت آثارش نکاح است، چون جامعه و زن و بچه و نسل و همه این ها، نکاح ممکن است یک بار خوانده بشود اما چند قرن آثار خودش را دارد، از همه به لحاظ تاثیر آثارش عقد نکاح و علقه زوجیت است پس بنابراین اگر شارع مقدس در این ها مطلب خاصی نگفت در همان عرف مراجعه می کنیم، عرف گفت این هم صحیح است شارع هم صحیحش گرفته، عرف گفت فاسد است فاسد گرفته مگر تصرف باشد، این هم راه پنجم.

حالا باید برویم بحث معاطات:

الكلام فی المعاطاة، دیگه این بحث را هم تمام بکنیم، دیگه ضبط نفس کردیم دیگه کلمات آقایان دیگر را نخواندیم، دیدیم خیلی طول می کشد.

پرسش: این راه آخری که فرمودید در واقع به سیره تمسک کرده است؟

آیت الله مددی: احسنتم، تمسک به سیره مستمره بین عقلا و ما عرض کردیم دیگه به لفظ نیست، همیشه عرض کردیم سیره عقلا موثر در فتواست، سیره متشرعه متأثر از فتواست، این دو تا را با همدیگه فرق بگذارید، سیره عقلا ممکن است تأثیرگذار در فتوا باشد، سیره ثابت بشود و به مرای و مسمع من الشارع و این سیره عقلا می تواند در فتوا تأثیر گذار باشد اما سیره متشرعه متأثر از فتواست یعنی متشرعه اگر سیره ای دارند غالباً فتواست مثلاً فتوا بوده که فرض کنید سیگار کشیدن مفطر است خب نمی کشند، بعد عوض شد یک فقیه آمد گفت نه اشکال ندارد، مقلدیش یواش یواش می کشند، غرض سیره ای که متدینین و متشرعه پیدا می کنند غالباً متأثر از فتواست، فتوا در او تأثیرگذار است اما سیره عقلا آن تأثیر در فتوا دارد، این دو تا سیره را با همدیگه، چرا؟ چون اگر سیره عقلا ثابت شد و ثابت شد که این سیره به مرأ و مسمع من الشارع بوده خود همین کافی است، ردع هم نمی خواهد، عدم ردع کافی است در امضاء، این هم راجع به این نکته.

مطلب بعدی که ایشان وارد شدند و آقایان در این جا بحث کردند که خب بحث لطیفی هم هست، ما هم به لحاظ بحث بیعش هم به لحاظ کلی عقود وارد بحث می شویم بحث معاطات است که مفاعله باب عطاست و معلوم است، سابقاً هم یک توضیحی عرض کردم این در لغت عربی چون معانی متعدد را، مختلف را با هیئات ابراز می کردند و لذا خوب دقت بکنید معانی هیئات را هم مثل معانی مواد همان ضوابطی که برای معرفت حقیقت و مجاز است بکار می بریم، مثلاً باب مفاعله معنایش چیست؟ مثل این که لفظ آب معنایش چیست، لفظ ماء چیست؟ لفظ صعيد چیست؟ یعنی ما در لغت عرب هم آن ضوابطی که نوشتند برای معرفت حقیقت و مجاز که تبادر و صحت سلب و صحت حمل و إلی آخره و علاماتی که نوشتند آن ها برای معرفت حقیقت و مجاز همچنان که در مواد بکار

برده می شود، شناخت معنای صعيد و ماء و تراب و این ها، برای معانی هیئات هم همان ها را انجام می دهیم و عرض کردیم در معانی هیئات معانی افرادی داریم که بحث مهمش مشتق است پیش ما، مشتقات معانی افرادی هستند و معانی ترکیبی داریم، هیئات ترکیبی داریم، هیئات ترکیبی تام داریم مثل جمله اسمیه و خبریه و معانی ای که این ها دارند و هیئات ترکیبی یا مفهوم شرط و این ها، و هیئات ترکیبی ناقص داریم که عمده اش همین مثل وصف و مثل غایت و مثل عدد و این جور چیزها، این ها هیئات ترکیبی ناقص هستند که آیا مثلاً این ها دارای معنای خاصی هستند یا نه، آیا مثلاً اگر گفت کتاب آب سرد بیاور این سرد غیر از این که آب هست و سرد هست یک معنای دیگری هم تولید می کند یا نه؟ که آب غیر سرد نیاید، این کار را بکند، الی آخر این بحث هایی که گفتیم، یکی از هیئاتی که محل کلام در هیئات افرادی است هیئات مثلاً ثلاثی مزید، رباعی، ثلاثی مجرد، هیئات افعال، این ها هم مثل مشتقات این ها هم مورد بحث است.

آن وقت عطا بخشیدن چیزی است، دادن چیزی است، رد کردن چیزی، دادن چیزی به شخصی را اصطلاحاً عطا می گویند، این عطا اگر از یک نفر باشد اعطاء می گویند، اعطاهم، و عرض کردیم هم کرارا که اعطاء از افعالی است که دو مفعولی است لکن جز باب کان نیست، این ها در اصطلاح خودشان دو مفعولی ها دو جورند، آن که دو تا دارد مثل کان زیداً عالماً آن ها را افعال ناقصه می گویند، این ها افعال ناقصه نیستند، دو مفعولند، آن ها ضابطه افعال ناقصه دو مفعولی اند که دو تا معمول دارند، دو تا معمول که ابتدائاً مبتدا و خبر بودند، در باب عطاء مبتدا و خبر نیستند، اعطیت زیداً کتاباً، زید مفعول اول است و کتاب مفعول دوم لکن این ها مبتدا و خبر نبودند، عطاء دو مفعولی است، یکی به اصطلاح می گیرد و یکی هم آن شیئی است که مُعطی است که داده شده، این راجع به باب افعال.

در باب مفاعله دو طرفی است، لکن دو طرفی که طولیت دارند، من کتاب را به او می دهم و او هم صد تومان را به من می دهد، این را اصطلاحاً باب مفاعله بکار می برند اما اگر دو طرف باشد در عرض واحد باشد باب تفاعل بکار می برند، می گویند تعاطی، تعاطی من دارم کتاب را به ایشان می دهم ایشان هم در همان حال صد تومان را به من می دهد، عرض کردیم مثلاً مضاربه این زد تو

گوشش آن هم زد تو شکمش، این هم مضاربه اما تضارب در حالی که این مثلا دستش روی صورت آن و آن هم دستش تو شکم این است، این حالتی که یعنی وقتی بخواهند حکایت این حالت را بکنند که ضرب در آن واحد از هر دو محقق است، اگر ضرب از احدهما محقق شد بعد از دیگری محقق شد باب مفاعله بکار می برند، اگر ضرب از هر دو در آن واحد محقق می شود باب تفاعل بکار می برند، این فرق باب تفاعل با مفاعله با این که فعل طرفینی است نکته اش این است

پس معاطات در اصطلاحی که ما داریم در اصطلاح فقهی اعم از تعاطی است، روشن شد؟ لازم نیست شما اول کتاب را بدهید بعد صد تومان را بگیرید، اگر در آن واحد هم کتاب را بگیرید هم صد تومان را بگیرید این هم معاطات است، پس معاطاتی که در فقه ما الان مطرح می کنیم شامل تعاطی هم می شود، وقتی عطاء از دو طرف در زمان واحد باشد این حالت که کل واحد یُعطی شیئا از این حالت تفسیر می کنیم به تعاطی اما إذا احدهما اعطی شیئا و الاخر هم بعد ذلک به عنوان جزاء اعطاه شیئا نه مستقلا این را ارزش تعبیر می کنیم به باب معاطات پس معاطات و تعاطی در این جا به یک معنا هستند، روشن شد؟ و نکته اساسیش هم همین است که الان آخر اشاره کردم، آن عطای دوم در مقابل عطای اول است نه دو تا عطای مستقل، دو تا عطای مستقل باشد دو تا هبه حسابش می کنند، از بیع خارج است، در جایی که عطای دوم دنباله یعنی مقابل عطای اول باشد، اگر عطای دوم به عنوان مقابل عطای اول واقع شد ارزش تعبیر می کنند به معاطات پس معاطات عبارت از این است که این کار بشود.

آن وقت چون ما یک انشاء می خواهیم این ها تعبیرشان در باب معاطات یکمی اختلاف دارد که بعد توضیح می دهیم.  
مرحوم شیخ قدس الله نفسه در اول بحثشان قبل از این که اقوال را بیاورند دو تا تفسیر برای معاطات کردند، مراد شیخ این است که اصولا قبل از این که وارد بحث بشویم این عطا چون فعل است این فعل، این فعل چند جور تصویر می شود، مرحوم شیخ می فرمایند که این یُتصور علی وجه، این مقدمه اول مرحوم شیخ در بحث معاطات، این دو جور می شود:

یا عطاء به عنوان اباحه تصرف باشد، من در اختیار او قرار می دهم کتاب را بخواند او هم در مقابل مثلا یک ساعتی می گذارد که من ساعت را بیوشم اما قصد اباحه تصرف است، من دون نظر الی تملیک، نوع دوم این است که نه قصد تملیک است، مرحوم شیخ مدعی

.....  
است که معاطات به این دو صورت تصویر می شود یا كلٌ يُبيح التصرف بالآخر یا كلٌّ يملك الآخر، آن تصویری که می شود این دو تاست، آن وقت در مقابل ایشان از صاحب جواهر نقل می کند که نه نحو دیگری هم می شود، دو نحو دیگر و ربما يذكر وجها آخران، یکیش أن يقع النقل من غير قصد البيع ولا تصريح بالإباحة المزبورة، بل يعطى شيئا ليتناول شيئا این اصلا، البته این نقل یا فعل باید باشد، نقل معلوم نیست، حالا من چون نشد که جواهر را مراجعه بکنم یکی از حضار: این هم نقل دارد

آیت الله مددی: جواهر نقل دارد؟ آهان، نقلش مشکل است یکم، فعل باشد باز یکم اهون است یکی از حضار: نوشته در برخی نسخه ها فعل است

آیت الله مددی: بله این جا نوشته در نسخه نون فعل است، ظاهرش هم می گویند جواهر، جواهر جلد ۲۲ صفحه ۲۲۶ یا ۲۲۷، اگر هست نگاه بکنید، شاید در آن جا هم فعل بوده حالا اشتباه نقل چاپ شده  
الثانی دو تا معنا یعنی مجموعا برای معاطات چهار تا معنا ذکر شده است یعنی چهار احتمال، اول احتمالات را می گویند بعد اقوال روی احتمالات، مثلا اگر اباحه باشد این طور است، اگر قصد تملیک باشد این طور

أن يقصد الملك المطلق

مرادشان تملیک مطلق باشد

دون خصوص البيع

این هم دو تا وجه دیگر اضافه کردند که مرحوم شیخ قبول نمی کند

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين